

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت و املا ۱۴۰۱</b>
-----------------------------	------------------------

## لغات و املاي سال دهم

ستایش : به نام کردگار

املا	لغت
<p>کردگار- فضل - رحمت- نظر- رزاق- زهی- رخسار- فروغ- عجایب</p>	<p>افلاک: ج فلک، آسمان ها رزاق: روزی دهنده زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته شود. خوشا ، آفرین ، شگفتا فروغ: روشنایی، پرتو فضل: لطف ، توجه ، رحمت ، احسان - که از خداوند می رسد - کام: دهان</p>

درس اول : چشمه

املا	لغت
<p>غلغله زن- تیزپا- صدف- هدف- معرکه- آغوش- گهرتابناک- برازندگی- نمط- غرور- مبدأ- بحر- سهمگین- نعره- زهره در- یله- هنگامه- ورطه- حادثه- هوای نفس- خصلت- سیراب شایستگی - لیاقت - پیرایه - زیور - تعلل - حیران - غوغا - قفا - مهلکه - هلاکت - رها</p>	<p>برازندگی: شایستگی، لیاقت پیرایه: زیور و زینت تیزپا: تندرو ، تیزرو حازم : محتاط خیره: سرگشته، حیران، فرومانده دست بُرد : هجوم و حمله ، دست بُرد دیدن : مورد حمله و هجوم قرار گرفتن شکن: پیچ و خم زلف صورت شدن : به نظر آمدن ، تصور شدن غُلغله زن: شور و غوغاکنان فرج: گشایش، گشایش در کار و از میان رفتن غم و رنج</p> <p>گلبن: بوته یا درخت گل ، به ویژه بوته گل سرخ معرکه: میدان جنگ، جای نبرد مفتاح: کلید مکاید: ج مکیدت ، مکرها ، حيله ها میعاد : وعده قرار ، میعاد نهادن : قرار گذاشتن نادره: بی همتا ، شگفت آور نمط: روش، طریقه ، زین نمط : بدین ترتیب نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس،</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۱	لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )
-------------	------------	------------------------------

مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. ورطه: گرداب ، گودال ، مهلکه ، گرفتاری هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن
---

درس دوم: از آموختن ننگ مدار

املا	لغت
میاسا- مستغنی- تیمار- اندوهگین- مُمال- نهاد خویش- ضایع- سزا- خاصه- قرابت- قبیله- حرمت- مولع - رسته- حذر	تیمار : غم ، حمایت و نگاهداشت ، توجه تیمار داشتن : غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد ؛ پرستاری و خدمت کردن ضایع : تباه ، تلف عَمَلَه : ج عامل ، کارگران ؛ در فارسی امروز کلمه ی عمله ، به صورت مفرد به معن یک تن کارگر زیر دست بنا به کار می رود
	قرابت : خویشی ، خویشاوندی ، در متن درس منظور خویشاوند است مَحَال : بی اصل ، ناممکن ، اندیشه باطل مستغنی : بی نیاز مولع : بسیار مشتاق ، آزمند نموده : نشان داده ، ارائه کرده ، آشکار کرده

درس سوم: پاسداری از حقیقت

املا	لغت
شفق - فلق - محراب - نماز گزار رفیع - حضيض - سُخره - غبطه تراز - عزم - ضامن - رهگذار - عرش - عمارت کردن خواجه نظام الملک توسی	تالاب : آبگیر ، برکه تناور : تنومند ، فربه ، قوی جثه حضيض : جای پست در زمین یا پایین کوه رفیع : بلند مرتفع سُخره : مسخره کردن ، ریشخند شرف : آبرو ، بزرگواری عامل : حاکم ، والی عزم : قصد ، اراده عمارت کردن : بنا کردن ، آباد کردن ، آبادانی غبطه : رشک بردن ، حال و روز کسی را آرزو داشتن ، بی آن که خواهان زوال آن باشیم فلق : سپیده صبح ، فجر

# لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

ضامن : ضمانت کننده ، کفیل ، به  
عهدہ گیرندہ غرامت  
نجابت : اصالت ، پاک  
منشی ، بزرگواری

## درس پنجم : بیداد ظالمان

املا	لغت
<p>آب آجل - خاص و عام - حلق - بقا - غرث شیران - عوعوسگان - چراغدان - مفتخر - مسعود - طالع - تأثیر - اختران - تیرجور - رمه - سپرده - طبع - متحیر</p>	<p>آیت : نشانه خذلان : خواری ، پستی ، مذلت دولت آشیان : دولت سرا ، آشیانه خوشبختی رحمت : مهربانی ، بخشش طالع : سرنوشت ، بخت عَلَم کردن : مشهور کردن ، سرشناس کردن ماسوا : مخفف ماسوی الله ؛ آنچه غیر از خداست ، همه ی مخلوقات محنت : غم ، اندوه</p>

## درس ششم : مهر و وفا

املا	لغت
<p>مهرورزان - شبرو - زلف - هم - اوت - لعل - عزم صلح - عشرت - غصه - حَقّه باز - اسرار حق - زینهار - سودای - جُست - تصور - هوس - راهزن - خوش گذرانی - جواهر سازی - شهد</p>	<p>حدیث : ماجرا ، روایت ، سخن حَقّه: محفظه کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگهداری اشیای گران بها به کار می رود ، جعبه ، صندوق سودا: اندیشه، هوس، عشق ، سودای گرفتن کاری گرفتن کسی را ، هوس کاری به سر کسی زدن معاش : زندگی ، زیست ، زندگانی کردن صبا : بادی که از طرف شمال شرقی وزد ؛ باد بهاری</p>

لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

**درس هفتم : جمال و کمال**

املا	لغت
<p>مَثَل - حیات تن ها - معاملات -  فُرقت و وصلت - محنت - آفت -  بدایت - طرب - زلیخا - حسن  صورت و سیرت - از بهر آن که -  مقابله - لئیمی - عنایت - هلاک  - زیادت - غیب دان - مفتاح -  سودایی - بستان - نعره - نقض  پیمان - حَرَم - سهل - مسلط -  ریحان - عداوت - غنا - فرومایگی</p>	<p>جَبَّار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است.  جفا: بی‌وفایی، ستم  ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو  سودایی: عاشق، شیفته، شیدا  صدیق: بسیار راستگو  طَرَب: شادی  عداوت: دشمنی  غنا: سرود، نغمه، آوازخوانی، دستگاه موسیقی  فُرقت: جدایی، دوری  کایدان: ج کاید، حیلہ گران  کوتہ نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن  کید: حیلہ و فریب  لئیمی: پستی، فرومایگی  محنت: اندوه، ناراحتی  مَلِک تعالی: خداوند والامر تبه  نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان  وَصَلت: پیوند، پیوستگی</p>

**درس هشتم: سفر به بصره**

املا	لغت
<p>بصره - برهنگی - عاجز -  دیوانگان - ماننده - گهنه - پلاس  - حمام - خورجینکی -  گرمابه بان - دمکی - بگذارند -  مکاری - مغربی - ابوالفتح -  وسعت - مرمت - رقعہ - عذر -  قصور - قیاس - اهلیت -  روز سیوم - فاضل - نیکومنظر -  متدین - اعراب - قرض - دهاد -  حق الحق و اهلہ - انعام - گسیل  - فراغ و آسایش - عز و جل -  قیم - تازی - عذر - جل جلاله و  عم نواله - تعالی - رحیم - بیشه  - شوریده - غوک - بهایم -  مروت - تسبیح - غفلت - خفته -  طاقت - هوش - مدهوش -  آلودگی - اصلاح - مردانگی</p>	<p>ادیب: سخن دان، سخن شناس  أهلیت: شایستگی، لیاقت  بهایم: ج بهیمه، چارپایان  بیشه: جنگل کوچک، نیزار  تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان  الله گفتن  پلاس: جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان  پوشند، نوعی گلیم کم بها  تازی: عرب؛ زبان تازی: زبان عربی  جَل جَلالُه وَّ عَم نواله: شکوه او بزرگ و  لطف او فراگیر است  خورجینک: خورجین کوچک، کیسه‌ای که  معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو  جیب است.  در حال: فوراً، بی‌درنگ  دلّاک: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده  دین: وام  نیکومنظر: زیبارو، خوش‌چهره  رقعه: نامه کوتاه، یادداشت  رمه: گله  شوخ: چرک، آلودگی  شوریده: کسی که ظاهری  آشفته دارد، عاشق و عارف  غوک: قورباغه  فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی  قیاس کردن: حدس و تخمین  زدن، برآورد کردن  قیم: سرپرست، در متن، به  معنی کیسه‌کش حمام آمده  است.  کرای: کرایه  گسیل کردن: روانه کردن،  فرستادن کسی به جایی  مرمت: اصلاح و رسیدگی  مروت: جوانمردی، مردانگی  مغربی: مربوط به مغرب  (کشورهای شمالی آفریقا جز  مصر، امروزه مراکش، کشوری</p>

# لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

در شمال غربی قاره آفریقا) در  
مورد طلا مجازا به معنی مرغوب  
به کار رفته است  
مُکاری: کرایه دهنده اسب ، الاغ و  
مانند آن ها ، چاروادر

## درس نهم: کلاس نقاشی

املا	لغت
دلخواه - صورتک - اسلیمی - رعنا - گوته - بغل - طراچی - خَلْفِ صدق نیاکان - هنرور - زندگان - راز - آخره - یال و غارب - گرده - کتف - فراز گله - تمامت - سُم - درماندگی - گریزی رندانه - علف - مخصه - رسته - حقیرت - وَقَب - کنگره - نویسندگان - عَلم و برپا - خطابه - عالیه خانم - سراغ - وقف - معاشرت - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - اهل و عیال - بحران بلوغ - مرّقه - شندرغاز - صرف و خرج - حقوق - پناهگاه - معشیت - تره بار - بَنشن - فراهم - قندهار - بیلاق - تسلّا - غم غربت - تلاطم - آدا - سادگی - طمأنینه - فراغنه - نالیده - شستم خبردارشد - کلفت - قاطر - جُغد - بیتابی - سماور -	اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبه عناصر طبیعت هستند. آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن بُحران: آشفتگی، وضع غیرعادی بُر خوردن: در میان قرار گرفتن بَنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس بیرنگ: نقشه و طرحی که نقاش به صورت کمرنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می‌کند، طرح اولیه بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم تسلّا: آرامش یافتن حقارت: خواری، پستی خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن خَلْفِ صدق: جانشین راستین خیل: گروه، دسته رعنا: خوش قد و قامت، زیبا رندانه: زیرکانه شندرغاز: پولی اندک و ناچیز (چندغاز) عیال: زن و فرزندان ، زن غارب: میان دو کتف فراعنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر گله: برآمدگی پشت پای اسب کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند (معادل همایش) گرته‌برداری: طراچی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح گرده: پشت، بالای کمر مخصه: گرفتاری ، سختی ، دشواری مرّقه: راحت و آسوده مشوش: آشفته و پریشان معاشرت: ارتباط ، دوستی، الفت داشتن، رفت و آمد داشتن با کسی میراب: مسئول تقسیم آب جاری در خانه ها و مزارع و باغ ها وَالصافات صفا: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷)

لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

طمانینه: آرامش و قرار	وَقَب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم وقفی: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند.	والصافات صفاً - متعدد - قوس - آشفتگی - وعظ - زغال
-----------------------	---	--

**درس دهم: دریادلان صف شکن**

املا	لغت
غروب - حاشیه - مشیت - قلب دشمن - تازیدن - مسلح - جلیقه نجات - نخلستان - انتظار - زائر - گذشته ی خویش - وسواس - محاسبه - وصیت نامه - لرزیدن - سگان دار - قایق - واری - طرز - ماسک - به محض شکستن - بی تکلف - متواضع - حمل - راز - خربزه - طلبه - لبنیات - سوله - گردان - آغوش - رعب - وحشت - قوه الهی - تجلی - چنین - غواص - دعای توسل - مرضیه - طویل - فتوحات - همیشگی - تحولات - نسیان و غفلت - جزر و مد - خور - نفوس - تلافی - معرکه - مجاهدان - هراس - رحمت - هدیه - جبهه - اسوه - تمثیل - آستین - مردانگی - تنها گذاشتن - بولدورزچی - جهاد - تفهیم - انس - مظهر - فقر - غنا - مراتب قرب - علم داران - تحول - شهر طوس - استدعا - خانقاه - مقرران - معرف - مهیا - قرآن خوان - دلهره - هراس -	اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی باری تعالی: خداوند بزرگ تجلی: آشکارشدن، جلوه کردن تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل، بی تکلف: بی ریا، صمیمی جنود: ج جند، سربازان، لشکریان، سپاهیان حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد. خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند. خور: زمین پست، شاخه ای از دریا مانند خورموسی و خورمیناب راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن رعب: ترس، دلهره، هراس سردمدار: سردسته، رئیس سکان: ایزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر سوله: ساختمان فلزی با سقف بلند که بیشتر به عنوان انبار و کارگاه از آن استفاده می شود غنا: توانگری، بی نیازی مشیت: اراده، خواست خدای تعالی معرف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد می شوند، معرفی می کند، شناساننده معرکه: میدان جنگ مقرران: ج مقری، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خوان نسیان: فراموشی نفوس: ج نفس، مجازاً انسان ها، موجودات زنده وسواس: دو دلی

# لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## درس یازدهم: خاک آزادگان

املا	لغت
<p>                     خصم - میهن - تجلی - تسلیم -                      سازش - شعله - افسرده - افروزد                      - توسن - آزادگان - جام توحید                      - تیغ - تقریظ - ذخیره عظیم -                      مجرومان - فوریت - اورژانس -                      قیچی - شست و شو - غلغله -                      ازدحام - زوزه - حمله هوایی -                      گورستان - اجساد - ترجیح -رها                      - سینه خیز - مهیب - متوقف -                      قنداق - کمینگاه - مقنعه - آستر                      - زیرکانه - مهره های مهم نظامی                      - بُنات الخمینی - هلال احمر -                      غرورت - جسارت - جرئت - مبهم                      - بعثی - هجوم - قامت -                      محاسن - فضله - بع بع - جبهه                      - همهمه - سراسیمه - مطلع -                      مصلحت - تنومه - معیار -                      حرس الخمینی - تحمل - کتک                      خوری - ضخیم - آستین -                      ضربات - جذّاب - قاب - جسم                      تیز - سوزناک - لطیف - حک -                      تابوت - هیئت صلیب سرخ - اُسرا                      - احوال پرسی - توضیح -                      مطمئن - اسطوره - سراغ -                      می سپارمت - لعنتی - معلول -                      سالخورده - فحش - ناسزا -                      ساختگی - اذیت و آزار - شلاق -                      وقاحت - حین - قسم - صلیب                 </p>	<p>                     آرمان: آرزو، عقیده                      اُسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان                      اُسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که                      مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی                      روزگار باستان است و ریشه در باورها و                      اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.                      بعث: حزبی سیاسی که صدّام حسین، رئیس                      جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده                      داشت.                      بُناتُ الخمینی: دختران امام خمینی                      توان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر                      خطاکاری، بی توجهی یا آسیب رساندن به                      دیگران ببیند.                      تجلّی: جلوه گری، پدیدارشدن چیزی درخشان                      مانند نور، روشنی                      تقریظ: مطلبی ستایش آمیز درباره کتاب و                      مانند آن ها                      تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت                      توسن: اسب سرکش، متضاد رام                      توش: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی                      یا فشار                 </p> <p>                     جسارت: دلیری، بی باکی و گستاخی                      خصم: دشمن                      زَبَر: بالا، فوق، مقابل پایین                      طاقت فرسا: خسته کننده                      فراق: دوری، جدایی                      گرکس: پرنده ای از رده لاشخورها                      کِفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که                      انسان را بس باشد.                      گلشن: گلستان، گلزار                      مدفن: جای دفن، گور                      مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان                      باشد.                      معلول: کسی که عضو یا اندامهایی از بدنش                      آسیب دیده است.                      معیار: مقیاس، اندازه                      مگسل: جدا مشو، رها مکن                      ملاک: اصل هر چیز، معیار، ابزار سنجش                      مهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک                      وقاحت: بی شرمی، بی حیایی                      هیئت: گروه، دسته، انجمن                 </p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۱	لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )
-------------	------------	------------------------------

سرخ - توش و توان - ضربان - خطوط و سطور - متلاطم - سهم - طاقت فرسا - گزیده - کرکس ایثار - حزب - هولناک
--

درس دوازدهم : رستم و اشکبوس

املا	لغت
تورانیان - کیخسرو - می تازد - اشکبوس - طنزگویی - بهرام - تیغ - ساعد - لعل - نعل - ایچ - کاموس - گرز - کوس - رهام - بوق - سپهر - آبنوس - برآهیخت - ستوه - کشانی - فرمانده طوس - باده - کارزار - باده - به زه - رزم آزمای - همورد - عنان - تهمتن - پُتک - ترگ - بی بارگی - یکبارگی - سلیح - مزیح - فسوس - برآسایی - لرزان - سندروس - خیره خیر - گزین - الماس - نهاده - عقاب - مَشت - جاه - چاه - مردم آزار - لشکری - ساعد مسکین - ناخن درنده - بازو - زحل - دهل - طبل - چله کمان - وتر - حریف - رقیب - خفتان - افسار - دهانه - صمغ	<p><b>آبنوس:</b> درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است مجازاً به معنی تیره و سیاه</p> <p><b>بارگی:</b> اسب، «باره» نیز به همین معنی است.</p> <p><b>بهرام:</b> سیاره مریخ</p> <p><b>پُتک:</b> چکش بزرگ فولادین، آهن کوب</p> <p><b>ترگ:</b> کلاه خود</p> <p><b>تیز:</b> تند و سریع</p> <p><b>جاه:</b> مقام، درجه</p> <p><b>خدنگ:</b> درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن نیزه، تیر، زین اسب و مانند آن ها می ساختند.</p> <p><b>خود:</b> کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند.</p> <p><b>دَد:</b> جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ</p> <p><b>زه:</b> چله کمان، وتر</p> <p><b>مصادره:</b> تاوان گرفتن، جریمه کردن</p> <p><b>سپردن:</b> طی کردن</p> <p><b>ستوه:</b> خسته، درمانده، رنجور</p> <p><b>سلیح:</b> افزار جنگ، ممال سلاح</p> <p><b>سندروس:</b> صمغی زرد رنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می شد.</p> <p><b>عامل:</b> حاکم، والی</p> <p><b>عنان:</b> افسار، دهانه</p> <p><b>کام:</b> مراد، آرزو، قصد، نیت</p> <p><b>کاموس:</b> یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب</p> <p><b>کوس:</b> طبل</p> <p><b>کیوان:</b> سیاره زحل</p> <p><b>گبر:</b> نوعی جامه جنگی، خفتان</p> <p><b>گرد:</b> دلیر، پهلوان</p> <p><b>مزیح:</b> ممال مزاح، شوخی</p> <p><b>همورد:</b> حریف، رقیب</p> <p><b>مضرت:</b> زیان، گزند رسیدن</p>

درس سیزدهم : گرد آفرید

املا	لغت
پهلوان - حماسه - مرز - گژدهم - سرسختانه - هُجیر - رزمگه - برسان - قیر - درع - وبله - سران - کارآموده - اوژن - گزید - دُخت - عنان - سنان - تاب - بدخواه - چاره گر - زره - تیغ -	<p><b>افسر:</b> تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی</p> <p><b>افسون:</b> حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن</p> <p><b>آورد:</b> جنگ، نبرد، کارزار</p> <p><b>بادپا:</b> اسب تندرونده</p> <p><b>باره:</b> دیوار قلعه، حصار</p> <p><b>بردمیدن:</b> خروشیدن، برخاستن</p> <p><b>دژ:</b> قلعه</p> <p><b>دَمان:</b> خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک</p> <p><b>دوده:</b> دودمان، خاندان، طایفه</p> <p><b>زِره:</b> جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به</p>

## لغت و املا ۱۴۰۱

<p>تیز - به آورد - سپهبد - اژدها -          افسر - آوردگاه - فتراک - نظاره          - گرز - سهند - افسون - دوده -          زین - شاه ترکان چین - رنجه -          هنگامه - خطه نغز پدram پاک -          تابناک - هنر - هژیر - فراز - عزم          - نگهبان - لحن - دیهیم - حيله          - کارزار - قلعه - حصار - زلف -          حلقه - زره - نعره - منصب -          رفیع - آستین - غرنده - طایفه -          فراز</p>	<p>برگاشتن: برگردانیدن          بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل، بسنده          بودن با چیزی: توانایی مقابله داشتن          پدram: سرسبز و خرم          تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف          می‌باشد، پیچ و شکن، در این بیت به معنی          شور و هیجان است.          چاره‌گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را به          سامان کند؛ مدبر          خدنگ: درختی است بسیار سخت که از          چوب آن نیزه و تیر سازند.          خطه: سرزمین          خیره: متحیر، سرگشته          درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی          سازند، زره</p> <p>هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر          می‌پوشیدند.          سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی          بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم          سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد،          زرده (در متن درس، مطلق اسب موردنظر          است)          سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز          شیراوژن: شیرافکن، کنایه از بسیار دلاور و          قدرتمند          فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب          زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک          می‌بندند.          هژیر: خوب، پسندیده، چابک، چالاک          فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن          فوج: گروه، دسته          کمند افکن: کمندانداز          نظاره: تماشاگر، بیننده          ویله کردن: فریادزدن، نعره زدن، ناله کردن،          ویله: صدا، آواز، ناله</p>
--	---

## درس چهاردهم: طوطی و بقال

املا	لغت
<p>بقالی - خطاب - ناطق - حاذق -          صدر دکان - خواجه - فارغ -          ضرب - دریغ - میغ - حیران و          زار - جولقی - برهنه - طاس و</p>	<p>آبدال: ج بدیل و بدل مردان کامل          آشبه: ج شبه و شبّه، ماندها، همانندان          تلتف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن،          نرمی کردن          سفاقت: بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی          سوداگر: آنکه کارش داد و ستد است،          بازرگان، تاجر          طاس: کاسه مسی</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۱	لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )
-------------	------------	------------------------------

جولقی: پشمینه پوش، درویش حاذق: ماهر، چیره دست خواجehوش: کدخدانمش زبون: خوار، ناتوان سرگین: فضلۀ برخی چهارپایان، مانند اسب و...	عَرَبَدَه: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد قَهَر: خشم، غضب کل: مخفف کچل مُسلم داشتن: باور کردن، پذیرفتن ندامت: پشیمانی، تأسف	طشت - قیاس - دلق - محل - سرگین - آبخور - اشباه و ماندان - ابلیس - استنباط - ابله - سبیل - تطف - عربده - سفاهت زبون - نا کس - قهر - کوزه - تراویدن - صفت - غضب - جاهل خلق و خو - اظهار - ماهر - چیره دست - فضله - هیاهو - نعره - تاسف
--	---	--

**درس شانزدهم : خسرو**

املا	لغت
ارتجالاً - گرم و رسا - مبلغ - احسنت - نصاب الصبیان - احتیاج - میرزا مسیح خان - عبرت - معین - معمول - مطابق - اشارت - بیضی - مفتولی - زنگاری - ملتفت - برزن - متداول - محاوره - عادی - روزمره - استعداد - درعین حال - خوشمزگی - ضربت - حریف - صدمت - لاجرم - غالب و پیروز - مغلوب و شکست خورده - مخدول - استرحام - رحم - رهانیدن - حلال و حرام - بسمل - همگان - هلیم - طعمه - بدسگال - آهنین - فرسوده - ورنانداز - وقار - طمأنینه - جوهر - ابدأ - الزام - اساساً - مسائل - کمیت - تصدیق نامه - توجه - نوه - پناه - نمازخوان - صدقه - خشت - شهناز - ایوان - عتاب - آشتر - طَرَب - ذوق - طبع - مألوف - حلبی - بته - حیرت - ضمایم و تعلیقات - مهارت - قوت - محتوا - مرباجات - رهاورد - محب - فیاض -	تکریم: گرامیداشت تکیده: لاغر و باریک اندام تصدیق نامه: گواهی نامه جافی: جفاکار، ستمکار جَلال: جمع جَلل، زنگ، زنگوله حُجب: شرم و حیا حَلَبی: ورق آهن نازک که هر دو روی آن قلع اندود شده باشد خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج دانگ: بخش، یک ششم چیزی دستار: پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه دوات: مرکب دان، جوهر زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ شهناز: یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور صاحبدل: عارف، آگاه ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان های دولتی است. مُسکِر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛ مثل شراب
ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن استماع: شنیدن، گوش دادن اقبال: نیک بختی، خوشبختی ادبار: تیره بختی، بدبختی الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن اوان: وقت، هنگام باری: القصه، به هر حال، خلاصه بدسگال: بداندیش، بدخواه، دشمن بسمل کردن: سرجانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بسم الله الرحمن الرحیم» می گویند، به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می شود. پاس: نگاهبانی، نگاهداری پاس داشتن: پاسبانی کردن، نگاهبانی کردن پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت	

# لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

<p>أوان - توصیه - مسخرگی - تشک - بازوبند - حسودان - عنودان - معشوق - لهو و لعب - معاصی - تریاک - شیرهای - مکیده - وحشتناک - ته چاه - زهرخند - استماع - قریحه - تراویدن - آه - قضا - پلاس - مندرس - تیره بختی - القصه - عادت - طبع و سرشت - غمخوار - حیا - حریص - آزمند - ناگزیر - خوش گذرانی - مسخرگی - دلچکی - خوار و زبون</p>	<p><b>تعلیقات:</b> ج تعلیق، پیوستها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب: در متن درس، مقصود نشانهای ارتشی است.</p> <p><b>تقریر:</b> بیان، بیان کردن</p> <p><b>طبیعت:</b> خو، عادت، طبع و سرشت</p> <p><b>طُرفه:</b> شگفت آور، عجیب</p> <p><b>طمأنینه:</b> آرامش، سکون و قرار</p> <p><b>عتاب کردن:</b> خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن</p> <p><b>عنود:</b> ستیزه کار، دشمن و بدخواه</p> <p><b>فیاض:</b> سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده</p> <p><b>گمیت:</b> اسب سرخ مایل به سیاه</p> <p><b>لاجرم:</b> ناگزیر، ناچار</p> <p><b>لمن تقول:</b> برای چه کسی می گویی؟</p> <p><b>لهو و لعب:</b> بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند. خوش گذرانی</p> <p><b>مألف:</b> خو گرفته</p> <p><b>متداول:</b> معمول، مرسوم</p> <p><b>مخدول:</b> خوار، زبون گردیده</p> <p><b>مسخرگی:</b> لطیفه گوئی، دلچکی</p> <p><b>مُطرب:</b> عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.</p> <p><b>معاصی:</b> ج معصیت، گناهان</p> <p><b>مغلوب:</b> شکست خورده</p> <p><b>مفتول:</b> سیم، رشته فلزی دراز و باریک</p> <p><b>ملتفت شدن:</b> آگاه شدن، متوجه شدن</p> <p><b>منجلاب:</b> محل جمع شدن آبهای کثیف و بدبو</p> <p><b>مُندرس:</b> کهنه، فرسوده</p> <p><b>مُنکر:</b> زشت، ناپسند</p> <p><b>منت:</b> سپاس، شکر</p> <p><b>منت داشتن:</b> احساس کسی را پذیرفتن و سپاس گزار او بودن</p>
---	---

مای درس  
گروه آموزشی عصر

درس هفدهم : سپیده دم

www.may-dars.ir

املا	لغت
<p>برمی خیزند - صیاد - ستاره - غروب - زاده شدن - انتظار - پاکیزه - گل و خار - فروزان - بوسه - غنچه - صدر - سقوط</p>	<p><b>برین:</b> بالاین، برتر</p> <p><b>تاکستان:</b> باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند.</p> <p><b>حماسه:</b> دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوریها سخن می رود.</p> <p><b>ردا:</b> لباس بلند، جلوباز و بی دکمه</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۱	لغت و املا ( ۲۴ درصد کنکور )
-------------	------------	------------------------------

عنب - نگاهی زرین - قبر - شهر قدس - جذبه - اسرارآمیز - قره قورم - تاتار - معبد - زائر نامدار - فاتح - غرق	شرافت: ارجمندی، باسرف بودن لگام: افسار، دهنه اسب
---	---

درس هجدهم : عظمت نگاه

املا	لغت
ناتانائیل - معطوف - آفریدگار - تصور - فسفر - اندرز - نیلگون - نسیم - ترک - چمنزار - غرق - رنگ هوس - آمادگی - تملک - تصاحب - قائل - شامگاه - برهنه - نثار - تعیین کردن وقت گذرانی - تضمین - تهیه عقیده - فرزانی - راهب محافظ - کت - ضبط حرمت - عاجز - الطاف ما را به ما مگذار	<p>اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن تزار: پادشاهان روسیه در گذشته تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن تملک: مالک شدن، داراشدن چاووش درداد: بانگ زد، جار زد، ندا درداد چنبر: دایره یا محیط دایره، دایره از چوب یا از جنس دیگر ذی حیات: جاندار عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.</p> <p>غایی: نهایی فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد. مأده: نعمت، طعام مبتنی: ساخته، شده بناشده، وابسته به چیزی منحصر: ویژه، محدود نثار: پیشکش کردن، افشاندن رایزن: مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت کنند. راهب: عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه نشین</p> <p>مرحمت: احسان، لطف، مهربانی نیایش: الهی حرمت: آبرو، ارجمندی، احترام عاجز: ناتوان، درمانده</p>